

مقدمه

## کل عالم دفترکار است

نشسته بر بلندای ساختمانی چندطبقه در محوطه دانشگاه کارنگی ملون در پیتسبرگ، دفترکاری قرار دارد. معلوم نیست دفتر کیست، چون مجموعه‌ای از شرکت‌ها - همه جور شرکتی، از استارت‌آپ‌های حوزه فن‌آوری تا سازمان‌های غیرانتفاعی محلی - طی این سال‌ها به نوبت ساکنش شده‌اند. ویژگی‌های فیزیکی‌اش هم، درست مثل مستأجرهایش، دستخوش تغییر و دگرگونی است: دیوارهایش جابه‌جا می‌شوند، طرح‌های تازه نورپردازی به عرصه می‌آیند و از دور خارج می‌شوند، درجه حرارت را بالا و پایین می‌برند و چیدمان اثاثیه تغییر می‌کند. همه این‌ها بخشی از برنامه است. این جافضای کار هوشمند رابرت ال. پرگر است و دانشکده معماری کارنگی ملون آن را در حکم «آزمایشگاهی زنده» برای طراحی محل

کار و بستری برای سنجش کارآمدی دفتر کار در اختیارش قرار داده است. پروفیسور والکر هارتکاف، سازنده این دفتر که حالا استاد بازنشسته دانشگاه کارنگی ملون است، برای توصیفش از زبان هنر اجرایی<sup>۱</sup> بهره می‌گیرد: «صحنه‌ای شبیه صحنهٔ تئاتر که می‌توانید انواع ملزومات سازمانی را روی آن به نمایش بگذارید.»<sup>۱</sup>

فضای کار هوشمندِ پرگر بیشتر از یک دهه قدمت دارد اما تأثیرش تا به حال حداقلی بوده است. مثلاً هر جای دیگری از دانشگاه کارنگی ملون همچنان به زلم‌زیمبوهایی برمی‌خوریم که حال و هوای مرسوم‌تر زندگی اداری را تداعی می‌کنند: ترموستات‌هایی که نمی‌شود تنظیم‌شان کرد، نورپردازی کسالت‌آور سقفی و، بله، اتاق‌های اداری. خود من سال‌ها ساکن یکی‌شان بودم، آن هم در زیرزمین. آن جا بود که کم‌کم به فس‌فس و پت‌پت ناشی از خرابی مهتابی‌های لوله‌ای خو گرفتم. آن موقع نمی‌دانستم که بعضی از کارکنان، در همان نزدیکی، از نعمت چراغ‌های «آفتاب‌گردانی» بهره‌مندند؛ چراغ‌هایی که رد حرکت خورشید را می‌گیرند و نورشان را متناسب با آن کم و زیاد می‌کنند. اگر می‌دانستم حتماً حسودی‌ام می‌شد.

هارتکاف با «صحنه» نامیدن دفتر کار هوشمندش توجه ما را به رابطهٔ دفتر کار و مفاهیم مربوط به هنر اجرایی جلب می‌کند. دفتر، که فضای اصلی کار در دورهٔ پسامدرن است، به شکل‌هایی از کار که کمتر بدنی و بیشتر فکری‌اند شکل مادی معینی بخشیده است. تکثیر دفترهای کار در اوایل قرن بیستم مقارن شد با افزایش مشاغل که به برتری کار فکری بر کار بدنی تأکید می‌کردند. این شغل‌ها را زمانی شغل «یقه‌سفیدها» می‌نامیدند چون برای انجام‌شان لازم نبود

---

i. Performance art

دستت را کثیف کنی (پس می توانستی در حالی که پیراهن یقه دار سفید پوشیده‌ای، انجام‌شان بدهی). تصور این بود که دفتر کار جایی است که آدم می‌رود تا با فکرش کار کند اما در کارخانه یا مزرعه باید از بدنش کار بکشد.

آپتون سینکلر<sup>۱</sup> رمان نویس که شهرتش نتیجهٔ پرده برداری از زشتی‌های تولید صنعتی گوشت در کتاب جنگل (۱۹۱۶) بود، در اثر دیگری که در سال ۱۹۱۹ - دورهٔ گسترش کار دفتری و منسوخ شدن شکل‌هایی از کار شاق بدنی در جریان صنعتی سازی<sup>۱</sup> - منتشر شد، توجه‌ها را به عبارت «یقه سفید» جلب کرد. از نظر سینکلر، پشت‌میزنشین یقه سفید آشکارا در نقطهٔ مقابل کارگر یدی و، در نتیجه، در نقطهٔ مقابل کوشش‌ها برای سازماندهی اتحادیه‌های کارگری می‌ایستاد.

هر کارگری می‌داند که کینه‌توزترین تحقیرکنندگان او جوجه‌کارنده‌های خرده‌پای عالم کسب و کارند؛ اداره‌چی‌های بی‌نواهی که غالباً بدتر از طبقهٔ کارگر استثمار می‌شوند اما چون اجازه دارند یقه سفید بپوشند و در دفتر کنار رئیس‌شان کار کنند، خودشان را عضو طبقهٔ سرمایه‌دار حساب می‌کنند.<sup>۲</sup>

منظور سینکلر این است که کارکنان دفتری خودشان را تافتهٔ جدا بافته می‌بینند اما در واقع «جوجه‌کارنده‌هایی بی‌نوا» هستند، درست در حدِ همتایان یقه‌آبی‌شان یعنی کارگران صنعتی.

سینکلر در ابتدای دههٔ ۱۹۰۰ می‌نوشت؛ زمانی که تعداد کارهای دفتری هم مثل تعداد دفترهای کار مدام بیشتر می‌شد. شمار فزاینده‌ای از افراد شاغل در سراسر جهان خود را با روال روزمرهٔ کار

---

i. Industrialization

دفتری تطبیق می دادند. در دوره رکود بزرگ اقتصادی، سال های ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۹، در حالی که مزرعه دارها با مصایب غبارستان<sup>۱</sup> و فجایع دیگر (طبیعی و غیرطبیعی) دست و پنجه نرم می کردند، نرخ استخدام یقه سفیدها همچنان بالا می رفت. اما اکنون انگار ستاره اقبال دفتر کار رو به غروب است. در ادامه روندی که اولین بار در دهه ۱۹۷۰ قوت گرفت، امروزه کارمندان یقه سفید بیشتری اجازه دارند دورکاری کنند و حتی در بعضی موارد از آن ها «انتظار می رود» کارشان را از راه دور انجام دهند: از خانه، حین سفر یا از فضاهایی خاص مثل کافه. مثلاً بر اساس پیمایش مؤسسه گالوپ در سال ۲۰۱۷، تخمین می زنند که ۴۳ درصد کارمندان آمریکایی دورکارند.<sup>۳</sup>

تلاش های هارتکاف و گروهش برای بازاندیشی جنبه های اصلی زندگی دفتری، اگرچه از خیلی جهات امیدوارکننده است، از نگرانی فزاینده درباره آینده این فضاها هم نشان دارد. بعضی شرکت ها که به هر دری می زنند تا کارکنان را به دفتر بکشانند، مثلاً به پرداخت تشویقی به کارکنان حضور روی آورده اند. شرکت گوگل در ابتدای دهه ۲۰۰۰ میلادی با راه اندازی «پردیس»<sup>۲</sup> های سازمانی گردو خاکی به پا کرد؛ تلاشی برای تزریق سرخوشی دانشجومآبانه به فضای کار مدرن، با استفاده از خرت و پرت هایی مثل اسموتی ساز و مبل شنی. شرکت های دیگر هم در برابر هویج گوگل، چماق معروف را به دست گرفتند: ماریسا میر، مدیرعامل یاهو، در سال ۲۰۱۳ ممنوعیتی جنجالی برای دورکاری

i. مقصود از غبارستان (Dust Bowl) دوره ای از طوفان های بسیار شدید شن در بخش هایی از آمریکای شمالی در دهه ۱۹۳۰ است. (همه پانوشته های توضیحی این کتاب از مترجم اند.)

ii. تعبیر پردیس (Campus) در اصل بر محوطه های دانشگاهی دلالت می کند.

وضع کرد و دستور داد کارکنان شرکت به دفترهایشان برگردند.<sup>۴</sup> میر در این ماجرا از نگرانی‌هایی درباره بهره‌وری حرف زد. البته واقعاً هم بعضی پژوهش‌ها نشان داده‌اند کارکنان خانه‌نشین معمولاً کمتر کار می‌کنند. با این حال، به نظر خیلی‌ها، تصمیم میر تلاش مذبحانه‌ای بود برای برپایی سدی سردستی در برابر موجی طغیان‌گر.

### دفتر کار تو، دفتر کار من

این کتاب تلاشی است برای رویارویی با معانی متعدد دفتر کار، تاریخچه آن، آینده‌اش در عصر دگرگونی پیوسته و سپس، احتمالاً افول آن. کتاب در بحث درباره عوامل متعدد و تودرتوی سهم در این زوال، از تفسیرهایی خاص دفاع می‌کند و همزمان دلبستگی عمیق و شخصی آدم‌ها به دفتر کارشان و کیفیت این دلبستگی را به رسمیت می‌شناسد. بنابراین، این کتاب نمی‌خواهد تاریخچه جامع دفترهای کار و فضای دفتری را شرح دهد، بلکه تأملی است مفصل درباره نقشی که این دفترها در فرهنگ، در زندگی شخصی بسیاری از آدم‌ها و، تا حدی، در زندگی خود من بازی کرده‌اند.

من در دوره‌ای بزرگ شدم که روز «دختران مان را سر کار ببریم» جایی در تقویم آمریکا پیدا کرده بود؛ رویدادی سالانه که بنیاد میس (با حمایت گلوپیا استاینم، بنیان‌گذار مجله میس و فمینیست سرشناس) در میانه دهه ۱۹۹۰ ترویجش کرد و در دهه‌های اخیر تعمیم یافته و به روز «دختران و پسران مان را سر کار ببریم» معروف شده است. والدین من، هر دو، دفتر کار داشتند - پدرم در بانک و مادرم در کالجی منطقه‌ای - و دوازده ساله بودم که به یمن آن رویداد سالانه از محل کار هر دوشان بازدید کردم. به نظر رسید حال وهوای

دفتر مادرم معقول‌تر از حال و هوای دفتر پدرم است. مادرم در کالج درس می‌داد و دفتر شخصی و امکانات گسترده‌ترِ واحد سازمانی‌اش فضایی معقول برای کار تدریس ساخته بود. اما در دفتر پدرم سر در نمی‌آوردم که فضاهای فردی - چه برسد به آدم‌های داخل‌شان - به چه دردی می‌خوردند، چون ظاهر همه‌شان کمابیش یکی بود. همه اتاق‌ها (یا فضاهای تک‌منظوره شکل گرفته با دیوارهای جداکننده، مثل دفتر کار پدرم) چیزهای مشابهی داشتند و انگار همه آدم‌های داخل‌شان مشغول کار مشابهی بودند.

برای یک دانش‌آموز مقطع متوسطه مثل من، روز «دختران‌مان را سرکار ببریم» بیش از هر چیز روز فرار از مدرسه بود. اما همان موقع در ذهنم حک شد که شاید روزی، کمابیش فارغ از حرفه‌ای که انتخاب می‌کنم، دفتر کار بخش اجتناب‌ناپذیر آینده‌ام باشد. این بازدیدها روی دیگر والدینم را هم نشانم داد: دیدم که تعامل‌های حرفه‌ای آن‌ها از زمین تا آسمان با تعامل‌های شکل گرفته در محیط مشترک خانوادگی‌مان متفاوت‌اند و کم‌کم فهمیدم فضای دفترهای کارشان احتمالاً چه نقشی در شکل‌گیری این تعامل‌ها داشته. در مورد هر دو دیدم که رگه‌های کم‌رنگ و نامحسوس شخصیتی که زندگی «بیرون» صورتش داده بود چطور در دفتر کارشان بروز می‌کرد و چگونه از همان شخصیت برای ساختن پیوندها و معناهای «درون» دفتر استفاده می‌کردند. مثلاً یک گاو عروسکی‌گنده و مجموعه مضحکی از وسایل عجیب پیشگیری از بارداری در دفتر کار مادرم بود (متخصص زنان و زایمان بود و طبعاً با بیماری‌های مقاربتی هم سروکار داشت) و در دفتر کار پدرم عکس‌هایش از کوه‌هایی که

بسیاری از آخرفهفته‌ها را در آن‌ها می‌گذرانند. البته هر دو عکس‌هایی از من و خواهرم را هم روی میز کارشان گذاشته بودند.

حالا سی و چندساله‌ام و در این سال‌ها چندتایی دفتر کار برای خودم داشته‌ام. اولین دفتر کارم انباری‌ای بود که به دفتر کار تبدیلیش کرده بودند و پنجره‌اش به یک انباری واقعی باز می‌شد؛ وضعیتی دلگیر. بعد یکی دو اتاقک نصیبم شد و بعدش فضاهایی اتاق مانند و اشتراکی و بالاخره، وقتی استاد دانشگاه شدم، اتاقی شخصی برای خودم. اما همهٔ دفترهای کارم یک ویژگی مشترک داشتند: همه‌شان، بدون استثنا، در زیرزمین بودند. فکر می‌کنم دلایل زیادی برای این مسئله وجود دارد، مثلاً این‌که من هنوز جزو جوان‌ها و خرده‌پاهای حرفه‌ام به حساب می‌آیم. اما نیروهای ظریف‌تر و پیچیده‌تری هم در کارند که زیرزمین‌نشین نگاه‌ام می‌دارند، درست مثل مالدر و اسکالی، دو قهرمان کودکی‌ام، در سریال پرونده‌های مجهول<sup>۱</sup>.

یکی از این عوامل بی‌اعتباری رشتهٔ تحصیلی‌ام، انگلیسی، است. مثلاً در دانشگاه ما، رشته‌های مهندسی، فناوری، علوم پایه و ریاضیات بهترین فضاها و بهترین امکانات را دارند در حالی که دانشکدهٔ من در قدیمی‌ترین ساختمان مجموعه واقع شده. البته از این موضوع ناراحت نیستم چون لایه‌های غنی تاریخ و معنا در این ساختمان باقی مانده‌اند. بعید نیست در انباری دفتر کار من بریده‌ای از یک روزنامهٔ دانشجویی چاپ ۱۹۴۸ پیدا کنی. ساکنان قبلی در جاهای دیگر هم نشانه‌هایی گذاشته‌اند، مثلاً حروف اول

i. مجموعهٔ تلویزیونی علمی‌تخیلی پرونده‌های مجهول یا پرونده‌های ایکس از سال ۱۹۹۳ تا ۲۰۰۲ پخش می‌شد و فاکس مالدر و دینا اسکالی، دو مأمور اف‌بی‌آی، شخصیت‌های اصلی‌اش بودند.

نام‌شان که روی دیوارها و اثاثیه خودنمایی می‌کنند. یک بار هم همکاری که در دانشگاه دارتمت درس می‌دهد تخته‌چوبی را نشاتم داد که روی درِ دفترش نصب شده بود و نام همه ساکنان قبلی را فهرست می‌کرد و قدمتش به بیشتر از صد سال می‌رسید. دست‌کم برای من تسلا بخش است که میان این خرده‌یادگارهای سکونت در فضا و استفاده از آن سر کنم. خوشم می‌آید که می‌دانم کارم یکی از حلقه‌های زنجیرهٔ بلندی را می‌سازد که سرش به دهه‌ها پیش از آغاز درک و تجربهٔ من می‌رسد. اولاً این موضوع باعث می‌شود کارها آسان‌تر به نظر برسند - به هر حال دیگران قبلاً از پیشش برآمده‌اند پس من هم می‌توانم - و ثانیاً اهمیت سنت را هم نشانت می‌دهد.

این کتاب از میل به کلنجار رفتن با آداب و رسوم دفترهای کار و با دفترهای کار سنتی متولد شده است اما به نقطهٔ کاملاً مقابل‌شان، یعنی تقاضا برای نوآوری، هم ربط دارد. همان‌طور که مثال اول حرفم از محل کار هوشمند پرگر نشان می‌دهد، دفتر کار آوردگاهی برای تحقق رؤیای پیشرفتِ دیوان‌سالاری و، از همین رو، بستری برای دستکاری فضا بوده است. سال‌ها تغییرِ دفتر کار عمدتاً با هدف تغییر «کارکنان» صورت گرفته است: تغییر عادت‌ها، تعامل‌ها و مهم‌تر از همه، بازده‌شان. چیزی که در نگاه اول ممکن است تغییری صوری یا صرفاً جابه‌جایی اثاثیه به نظر برسد غالباً سرپوشی است روی برنامه‌ای که تمرکزش بیشتر بر انسان است. همین‌جاست که سویهٔ تاریک‌تر استفادهٔ هارتکاف از عبارت «آزمایشگاه زنده» ناگهان رخ می‌نماید: قرار است این جا چه چیزی یا چه کسی را آزمایش کنیم و با چه هدفی؟

بازگشتِ پدیدهٔ منسوخ



در یک کتاب کودک با عنوان دفتر شلوغ، کارمندهای سرشلوغ در سال ۱۹۶۸ منتشر شده، خوانندگان کم سن و سال با شرکت خیالی «استارشو» و آدم‌هایی که دفتر مرکزی‌اش را اداره می‌کنند، آشنا می‌شوند. کتاب به خوانندگانش می‌گوید «همه جور دفتر کاری پیدا می‌شود، بزرگ و کوچک» و از تصویرسازی‌هایی کمک می‌گیرد که در آن‌ها کارکنان (که بیشترشان زن هستند) پشت میز تحریرهایی جورواجور در فضاهای مختلف نشسته‌اند. بعد کتاب می‌پرسد «چه می‌شد اگر هیچ دفتر کاری وجود نداشت؟» و خوانندگان را به تصور جهان آشوب‌زده‌ای وامی‌دارد که کسی در آن اطلاعات را بایگانی و سازماندهی نمی‌کند و حساب سود و زیان را نگه نمی‌دارد. نتیجه‌گیری کتاب کمابیش گل‌درشت است: «برای همین است که باید کارمندهای بیشتر و دستگاه‌های بیشتر داشته باشیم.» سواً این‌ها، معلوم می‌شود که اهمیت کارمنداها از دستگاه‌ها کمتر است: «دستگاه‌ها از آدم‌ها سریع‌تر کار می‌کنند. کارمنداها باید یاد بگیرند از آن‌ها استفاده کنند.»<sup>۵</sup>



تصویر ۱. صفحه‌ای از کتاب کودکانه دفتر شلوغ، کارندهای سرشلوغ (۱۹۶۸)، نوشته جین بار. تصویرساز: چارلز لینچ سوم.

دفتر شلوغ، کارندهای سرشلوغ واکنشی است به ترس از اتوماسیون که در دهه ۱۹۵۰ یکباره سر برآورد و تا دهه ۱۹۶۰ همه‌گیر شد. کمیسیون فدرال فناوری، اتوماسیون و پیشرفت اقتصادی درست دو سال پیش از انتشار این کتاب تلاش کرده بود جلوی بعضی از این ترس‌ها را بگیرد و مصرانه بگوید اتوماسیون موجب از دست دادن شغل نمی‌شود. با این حال، کمیسیون اذعان کرده بود که دستگاه‌های جدید «از عوامل اصلی جایگزینی و بیکاری موقت بعضی کارکنان» هستند. همچنین گفته بود که بسیاری از مشاغل ازدست‌رفته جزو مشاغل یقه‌آبی‌ها بوده‌اند و پیش‌بینی کرده بود که مشاغل یقه‌سفیدها - یعنی مدیریت اطلاعات و انواع دستگاه‌پایی<sup>۱</sup> وابسته به آن - بیشتر می‌شوند. پروپاگانداي دفتر شلوغ، کارندهای سرشلوغ درباره جذب نیرو در دنیای آینده هم در همین راستا بود. جهان دفتر کار که در آمریکای میانه قرن بیستم به اوج شکوفایی رسید، خود مفهوم کار را بازتعریف کرده بود و باید مراتب آن را هم مشخص می‌کرد.

به موازات معمول‌تر شدن دفتر کار در این دهه‌ها، در عرصه فرهنگ هم به تدریج تصویرهای بیشتری از آن عرضه شد و انبوهی از قصه‌ها، بازیابی‌شناسی دستکاری‌شده، حول محور دفتر کار تولید شد تا به این ترتیب، تجربه واقعی کارمندان زیباتر از چیزی که هست جلوه کند. جنگ مری تایلر مور در دهه ۱۹۷۰ طلایه‌دار رشد انفجاری

i. Machine-tending

سریال‌های طنزی شد که قصه‌شان در دفتر کار اتفاق می‌افتاد. این روند تا دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ هم ادامه یافت و راه را برای کم‌دی‌های محبوب امروزی‌تر مثل آفیس و سیلیکون‌ولی هموار کرد. در این بین، فیلم‌هایی مثل *نُه تا پنج* (۱۹۸۰) و *دختر شاغل* (۱۹۸۸) هم پا جای پای *جنگ مری تایلر مور* گذاشتند و، با توجه به افزایش آمار کارکنان دفتری زن، مخصوصاً بر تجربه‌های زنان تأکید کردند. این سریال‌ها و فیلم‌ها دسته‌جدیدی از برنامه‌های سرگرم‌کننده آمریکایی را پدید آوردند؛ برنامه‌هایی متمرکز بر کار، نه بر خانه، و آن هم کاری که تقریباً همیشه در دفتر انجام می‌شد.

بنابراین منطقی است که در غروب عصر طلایی دفتری کار هم شاهد تولید متن‌ها و مصداق‌هایی فرهنگی با چنین مضمونی باشیم. بخشی از تلاش من در این کتاب مرور چنین مصداق‌هایی است تا ببینم آیا این نمونه‌ها سرخ‌هایی برای تصور زندگی در آینده‌پس از افول دفتر کار به دست می‌دهند. همان‌طور که کتاب *دفتر شلوغ*، کارمندانهای سرشلوغ می‌کوشید نشان بدهد، تصور جهان بدون دفتر کار - یعنی بدون حصارهای فیزیکی و ظرف‌های مفهومی‌ای که نه تنها کار دفتری، فکری یا خلاقانه را ممکن می‌کنند، بلکه در واقع کمک‌مان می‌کنند این جور کارها را اساساً به رسمیت بشناسیم - سخت است، درست مثل تصور جهان بدون کلیسا، بدون مدرسه و کلاس و بدون خواربارفروشی (همه این‌ها هم، مثل دفتر کار، به صورت‌های مختلف آنلاین شده‌اند).

به هر حال، مدت‌هاست که به پایان عمر دفتر کار نزدیک می‌شویم. مجموعه برنامه‌های کاربردی با مسمای مایکروسافت آفیس

که برای افزایش بهره‌وری و آسان کردن کار در دفترهای امروزی طراحی شده نخستین بار در سال ۱۹۸۸ با این وعده به بازار آمد که دفتر کاری سیار و نرم‌افزارمبنا فراهم می‌کند. برای همین هم انواع دستگاه‌ها و وظایف معمول اداری را در خود گنجاند، مثلاً ابزارهای محاسبه (در اکسل)، ابزارهای واژه‌پردازی (در ورد) و حتی ابزارهای حروف چینی و طراحی گرافیک لازم برای تبلیغات (در پاورپوینت). حالا آفیس ۳۶۵، نسخه‌ی به‌روزشده‌ی این مجموعه، در ازای پرداخت حق عضویت، دسترسی ابری به این ابزارها و ابزارهای دیگر را فراهم می‌کند و بیش از یک میلیارد کاربر در سرتاسر جهان دارد. کامپیوترهای ما دفتر کارمان شده‌اند، پس دیگر چه نیازی به دفتر کار است؟

این کتاب تلاش من است برای پاسخ به همین سؤال و نشان دادن این‌که در حقیقت، بیشتر مردم همچنان دفتر کار را دوست دارند، حتی اگر لزوماً به آن احتیاجی نداشته باشند. از این گذشته، به نظر من، نفس این میل ماندگار به اندازه‌ی تاریخچه‌اش جذاب است. گذشته از مکافات‌ها و گرفتاری‌هایی که دفترهای کار برای ما ایجاد کرده‌اند - دستگاه‌های خراب فتوکپی، اتاقک‌های ملال‌آور، ماجراهای بین‌فردی - واضح است که خیلی از ما همچنان مؤلفه‌های اصلی محیط‌شان را دوست داریم، تا آن‌جا که حتی بعضی‌مان حاضریم بابتش پول بدهیم. ایده‌ی پول دادن برای خوشایندتر کردن پول درآوردن چیزی است که در طول کتاب تکه‌تکه بازش می‌کنم چون سرنخ‌هایی نگران‌کننده درباره‌ی آینده‌ی دفتر کار به ما می‌دهد. این کتاب در اصل به دنبال دردرس درست کردن و پیچیده

کردن مسئله است، اگرچه این کار را در پوشش نوعی ادای احترام انجام می‌دهد؛ ادای احترام به مکان‌ها و آدم‌ها و چیزهایی که باعث شده‌اند کارخانه کار در طول تاریخ کار کند یا حتی به مکان‌ها و آدم‌ها و چیزهایی که باعث دشوارتر شدن کار شده‌اند. بحث ما هم با آدم‌های جورواجور (رئیس‌ها، منشی‌ها، کارکنان بخش فروش) سروکار دارد و هم با اشیای جورواجور (چراغ‌های رومیزی مطالعه و صندلی‌های گردان و کاغذنگه دارها). همین‌طور سراغ ساختمان‌هایی می‌رویم که این آدم‌ها و اشیاء را سال‌های سال در خود نگه داشته‌اند و جا داده‌اند. همه این‌ها بخشی از موزه بزرگ و درهم‌برهمی است که حالا اسمش دفتر کار است؛ جایی که عرصه کار فکری نسل‌های بسیاری بوده و لاجرم - شاید به شکلی دگرگون شده - همچنان خواهد بود.